

### متن پرسش

مدتی است حس می‌کنم این درک غایبانه از خداوند که از طریق استدلال‌های عقلانی برایم حاصل شده است، اغنایم نمی‌کند و حتی گاهی نعوذ بالله تصور می‌کنم که شاید این مفاهیم فقط مفاهیم اند (که البته بی‌ربط با کوتاهی‌های عملی هم نیست). به سبب عملکردها و تجارب خوبی که از ارتباط عملی با سیستم الهی داشتم این حس کنترل شده است، اما باز هم این دوری ناراحت‌کننده می‌کند، چون فکر می‌کنم این تجارب هم آثار او هستند. به گمانم همچون کپسولی شده‌ام که خیلی نمی‌تواند در برابر این غیبت دوام بیاورد و چه بسا به جایی برسد که آن استدلال‌ها را هم کنار بگذارد و دست به مغلطه کاری برای خلاصی از آن‌ها بزند. این را هم بگویم که دغدغه‌ی ترک استدلال را ندارم و نمی‌خواهم آن را ترک کنم، بلکه دغدغه‌ی رفع این غیبت را دارم. بنده آثار جنابعالی رو مطالعه نکردم و فقط دورا دور با نگاه شما آشنایی دارم. لطفاً بفرمایید اشکال کار کجاست؟ آیا کوتاهی‌ها و ضعف‌های عملکردی باعث حس غیبت شده است؟ آیا این خاصیت استدلال است؟ اگر خاصیت استدلال است، ضعف آن را چگونه باید جبران کرد؟ آیا امکان ارتباط مستقیم با خود حق تعالی وجود دارد؟ پرسش دیگری درباره‌ی سیر مطالعاتی‌ام داشتم. حدود شش‌هفت سال است که وارد رشته‌ی فلسفه اسلامی (اکنون متعالیه) شده‌ام، اکنون تصمیم ورود به حوزه را دارم، اما با توجه به مسائل فوق، احساس می‌کنم دروس حوزوی جز انباشت اطلاعات، سود چندانی برایم ندارد، چون نمی‌توانم جایگاه این معارف را در وجود خودم بشناسم و پیدا کنم. بایستی وارد کدام رشته‌ی تحصیلی بشویم؟ بنده اجمالا قبول کرده‌ام که خداوند حق است و اوست که هدایت‌گر است و این درک را هم بیشتر از تجربه‌ی عنایت‌های او دارم. اما وقتی سراغ تحلیل و استدلال می‌روم، پرسش‌های مختلف جلوی چشمانم رژه می‌رود، بگونه‌ای که نهایتاً تصورم بر این است که اگر پرونده فلان مسئله بسته شد بدین خاطر بود که دیگر التفاتی به آن نکردم، در غیر اینصورت ماجرا همچنان ادامه پیدا می‌کرد. چنین نیست که ضرورت استدلال ضرورت ذاتی باشد، بلکه ضرورت وصفی دارد. ما تا زمانیکه در عالم موجود (متجدد) هستیم، محتاج این استدلال‌ها هستیم. این مفهوم گرایی یک حجاب است، به گونه‌ای که می‌خواهیم هر چیزی را مفهومی کنیم. راه خروج از این تنگنا استدلال نیست، بلکه حضور همراه تذکر به حجاب حضور است. آیا اشکال کار را درست فهمیده‌ام؟ چگونه می‌توان متذکر این حجاب و شئون آن شد؟ چگونه باید متذکر حجاب شد، بدون اینکه بیشتر گرفتارش شویم؟ دو مطلب که شاید در پاسخ به سوال مؤثر باشد. اکنون در مقطع دکتری حکمت متعالیه مشغول تحصیل هستیم. مدتی هم با آثار استاد داوری مانوسم.

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحمدالله متوجهی اصل مسئله هستید، به خصوص در توجه به جایگاه استدلال. همین امر موجب شده که جناب ملاصدرا در حکمت متعالیه، جهت عرفانی را مدّ نظر قرار دهد. اگر بتوانید سری به کتاب «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» که بر روی سایت است، بزنید؛ می‌بینید که سراسر کتاب تفصیل همین مسئله‌ی مهم است. انتخاب حوزه در راستای انجام رسالت تاریخی می‌تواند باشد. به این معنا که بتوانیم جبهه‌ی توحیدیِ مقابلِ استکبار جهانی را در فضای نرم‌افزاری قوت ببخشیم. ولی در رابطه با سیر حضوری، اگر حکمت متعالیه را درست جلو ببرید و کار را به عرفان محی‌الدین بکشید؛ جواب‌های خوبی می‌گیرید. و در فلسفه‌ی غرب نیز، هایدگر در این رابطه برای شما حرف دارد. موفق باشید